

جنایت عصر جدید

در حق ادیب

زندگانی ادیب در عصر جدید، زندگانی دشواری است و بحث در باره آن نیز کار آسانی نیست. ما در گذشته از مجالس ادباء و انجمن-هائی که ادیبان در آن از زندگی خود بحث می کردند احادیث و اخباری می خواندیم و هنوز هم می خوانیم و لذت بسیار می بریم ولی امروزیم آن دارم که بحث از زندگانی ادیب، کار تلخی باشد که موجب بدبینی و مایه ناامیدی گردد زیرا شرایط و احوال زندگی بکلی دگرگون شده و ادبیات بیک امر کاملاً جدی و اساسی مبدل گشته و در زندگانی ادیب نیز تعقیدی پدید آمده که هرگز سابقه نداشته است.

این تعقید از شرایط و احوالی که در آن زندگی می کنیم ناشی شده است: جنگ بزرگ اول، زندگی بشر را عوض کرد و انسان هنوز از عواقب آن نیاسوده بود که دوچار جنگ خطرناکتر و وحشتناکتر دیگری گردید. بر اثر این دو جنگ که در کمتر از نصف قرن شعله کشید، شئون زندگی اقتصادی و سیاسی مردم دگرگون شد و نظریه های اجتماعی خطیری پدید آمد که جز ب فکر فلاسفه نمی رسید و حالا که نگاه می کنیم، جهان را بدو قسمت می یابیم: قسمتی که با آزادی ایمن دارد و می خواهد میان آزادی و عدالت اجتماعی را التیام دهد ولی نمی خواهد که در راه عدل، آزادی را قربانی کند ولی قسمت دیگر در پی عدالت اجتماعی، همه چیز را حتی آزادی و شخصیت فردی و اجتماعی را قربانی می کند.

بدینگونه جهان بدو قسمت گردیده: دو قسمتی که در صلح ولی با تزلزل تمام زندگی می کنند و بیم آنست که سرانجام این صلح نیز بجنگ انجامد ... و بدینگونه آراء و عقاید مردم در باره زندگی نیز با تشمت و اضطراب توأم است: ترس از جنگ، ترس از آشوبهای اجتماعی، ترس از بحرانهای اقتصادی و غیر آن همه را فرا گرفته است. در یکچنین زندگی پیچیده که نمی دانیم چگونه شب را بصبح و صبح

را بشب می‌رسانیم ، و نمی‌دانیم که چون فردا آفتاب برآمد چه خواهد شد ... در یکچنین زندگی مضطربی ، مرد ادیب ، متحیر و اندیشناک بکار خود نگرانست زیرا نخستین وظیفه ادیب آنستکه رهبر و راهنما باشد و ادیب امروز نمی‌داند که بکدامیک از وجوه زندگی رو کند . نمی‌داند مشکلاتی را که امروز انسانیت با آن روبروست چگونه حل کند : مشکلاتی که فلسفه نیز از حل آن عاجز مانده و جهانیان حیرتزده در برابر آن فرو مانده‌اند .

تصور نمیکنم که ادیب محتاج باشد سؤالی را که مخصوص فلاسفه است طرح کند : از کجا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم و چه می‌خواهیم ؟ اما تصور نمیکنم که ادیب در هیچیک از ادوار تاریخ بقدر امروز محتاج بوده است که بضمیر خود مراجعه کند و همواره دنبال اندیشه را بگیرد زیرا همه چیز در پیرامون ادیب امروز ، درهم و برهم ، مبهم و مضطرب ، تاریک و نامفهوم است و راه بجائی نمیبرد !

ازینروست که سخن از حیات ادیب کار دشواری است همچنانکه زندگانی او خود شاق و دشوار است تا جائیکه اگر بعضی از ادیبان قدیم امروز زنده شوند و درین روزگار زندگی کنند و بسخنان مردم زمانه گوش دهند ، هیچ از آن سر در نمی‌آورند !

شعراء و نویسندگان قدیم مآهنگامی که همدیگر را می‌دیدند و دور یکدیگر جمع می‌شدند ، درباره آثار خود بحث می‌کردند ، به نقد و تقریظ می‌پرداختند ولی امروز وقتی بهمدیگر می‌رسند ، بیشتر از مشکلات زندگی خود دم می‌زنند و بجای خواندن شعر و سرودن ترانه ، سخن از گرفتاریها و نامایمات و مشکلات کار خود بمیان می‌آورند .

مشکلات مادی زندگی از نظر ادیبان در دوره های گذشته چندان مهم نبود و چه بسا که خود بخود حل می‌شد . مرد ادیب ، یا صاحب شغل و پیشه ای بود که معاش خود را بدانوسیله تأمین می‌کرد و کار ادب برای او نوعی تفریح عقلی و تفنن بشمار می‌رفت ، و یا آنکه مردی بود بدون شغل و پیشه خاص که در دربار سلاطین زندگی می‌کرد و با عطایای سلطان می‌زیست و عمر را در خدمت او بسر می‌آورد و یا آنکه از درباری پدربار دیگر می‌رفت و هنرش را می‌فروخت و مال می‌اندوخت .

اما امروز ، ادبیات از صورت ساده دیرین بدر آمده و چنان درهم پیچیده که دشوار است با هنر ادبی ، شغل و پیشه ای هم برای کسب قوت و تأمین معاش داشت زیرا ادبیات در عصر جدید نیازمند اطلاعات سرشار ، مطالعات زیاد و بحث و تحقیق بسیار است و ازین گذشته ، فکر

و اندیشه بکر می‌خواهد تا بیافریند و آفرینش ادبی محتاج کوشش در ابداع معنی و صواب نظر است تا الفاظی که انتخاب می‌شود، در بیان مقصود، صادق باشد و از جهت جمال فنی دلنشین افتد.

تمام این مساعی، وقت ادیب را میگیرد و چون ادیب ناچار باشد که برای تأمین معاش، کاری سوای کار ادبی انجام دهد، ناگزیر است که اولاً وقت خود را و ثانیاً نیروی خود را و ثالثاً قدرت کار و آفرینش خود را صرف آن سازد و بناچار فرصت آن نخواهد داشت که بکلی بکار ادب پردازد و تمام نیرو و کوشش خود را درین راه بکار اندازد.

سلاطین و امرائی هم مانند قدیم وجود ندارند که ادیبان را در کنف حمایت خود گیرند و اگر هم باشند ادیبان خود بدنبال این حمایت نمی‌روند و علت آن خیلی ساده است: ادبیات امروز جنبه آزاد و مستقلى پیدا کرده و دیگر در حکم کالائی نیست که بیزرگان فروخته شود و ادیب چاره ندارد جز آنکه بر خویشتن تکیه کند تا قوت لایموتی بدست آورد و چه بسا که مرد ادیب خود تنها نیست زیرا او هم انسانی است که عائله دارد و باید معاش خانواده خود را تأمین کند و در عین حال بکار آفرینش ادبی نیز برسد. مقصودم از آفرینش ادبی تنهارشته نظم نیست بلکه آفرینش اصیلی است که خواننده را بعالمی رفیعتر از آنچه در آن دست و پا می‌زند تعالی دهد.

ادیب چگونه می‌تواند میان این دو جنبه متناقض را سازش دهد: فراغتی برای ادب، و کسب قوت لایموت؟ «جا حظ» می‌توانست بمتعلمین ادب بگوید: «از وقتی که داری، بساعتی برای فراغت خود اختصاص بده»* اما اگر امروز بود، نمیتوانست از ادیب بخواهد که تا وقتی گرفتار است در باره ادب نیندیشد.

ادیب در روزگار کنونی گرفتار و مشغول است و چگونه می‌تواند با این گرفتاری و اشتغال، بکار ادب برسد؟ چگونه می‌تواند میان این دو نقیض را سازش دهد؟ این از یکجهت، و جهت دیگر که شاید دشوار تر هم باشد، جنبه جفط آزادی بدانمعنی است که باید برای ادیب محفوظ بماند. آزادی برای ادیب عبارت از آنستکه وقتی او بکار خود پرداخت و باوالهامی شد و فکری بسرش راه یافت که او را بنوعی تعبیر تازه کشانید، طبعاً باید در نهایت آزادی بتواند آن فکر نورا بیان کند و درین راه هیچگونه محظوری نداشته باشد.

* «خدمن وقتك ساعة فراغك.»

ما همه میدانیم که اینکار در عصر جدید تا چه اندازه مشکل است. مشکل است برای آنکه ادیب در معرض انواع محظورهاست: محظورهائی که سانسور دولت، ساده‌ترین و تحمل پذیرترین انواع آن بشمار میرود! محظور افکار عمومی یا مردم، و محظور مصالح دولت در ایام صلح یا جنگ، از آزادی ادیب می‌کاهد. افکار عمومی یعنی مردم می‌خواهند که ادیب چیزی بنویسد که از خواندنش لذت ببرند و تصور می‌کنم خوانندگان با من موافقند که نوشتن آنچه مردم دوست دارند، زیاد ملایم طبع ادیب نیست اگر آن ادیب، ادیب بمعنی صحیح باشد. زیرا میان گذشته با امروز فرق است: در قدیم، مطالعه محدود در یک اقلیت اشرافی بود. اما در عصر جدید، تعلیمات عمومی رواج یافته و دولت مکلف است که مردم را خواندن و نوشتن بیاموزد و فرهنگ آنانرا تأمین کند تا برای ادبیات و مطالعه آماده شوند.

وقتی ادیب کتابی تألیف می‌کند، این کتاب را دسته کوچکی از باسوادان نمی‌خوانند و اگر فقط یکدسته کوچک از روشنفکران آنرا بخوانند، ادیب نمی‌تواند با کار ادب زیست کند. پس بناچار باید کتابی که چاپ می‌شود منحصرأ برای یکدسته کوچک از مردم باسواد نباشد بلکه باید توده مردم نیز که نمیتوانند ادبیات رفیع را بجشند، خواستار آن باشند در حالیکه توده مردم از مطالعه آنچه مستلزم صرف فکر و تأمل و دقت است می‌گریزند. مردم میخواهند بخوانند تا انصراف خاطر پیدا کنند. از کار روز خسته میشوند و چون مجال نگاهی بکتاب یا مجله و روزنامه پیدا کردند، نمیخواهند خستگی تازه‌ای بر خستگی کارهای روزانه خود بیفزایند. بنابراین ادیب مخیر است که یا برای خواص بنویسد که استقبال تعداد محدود آنها از اثر او معاشن وی را تأمین نمیکند، و یا آنکه برای اکثریت افراد مردم بنویسد که نوشتن برای آنها مستلزم نزول بسطح فکر عوام است زیرا توده را باسانی نمیتوان بسطح فکر ادیب رسانید.

ادیب چگونه میتواند از جهتی بکلی بکار ادب بپردازد و از جهت دیگر فارغ از اندیشه دشواریهای زندگی مادی باشد؟ اگر از این بابت، اندکی خیالش آسوده و آزاد شد، چگونه میتواند از قیدهاییکه زندگی اجتماعی بهنگام رضایت از ادب او، یا عدم رضایت از ادب او بدست و پایش میبندد، آزاد گردد؟ چگونه میتواند هم آزادی خودرا حفظ کند و هم رعایت قوانینی را بنماید که در بعضی از کشورها، آزادی ادیب را بشکل، تحمل ناپذیری محدود میسازد؟ چگونه میتواند ادب بلند پایه خودرا

حفظ کند و خوانندگان آثارش را نیز بدان پایه تعالی دهد بی آنکه از هنر و زیبایی بکاهد ؟

اینست پاره‌ای از مشکلات که ادیب در عصر جدید با آن روبروست و در بسیاری از دوره‌های گذشته از آن درامان بود .

در دوره‌های گذشته ، ادیب محتاج آن نبود که برای کسب قوت لایموت صرف وقت کند و اگر محتاج آن میشد ، طبیعت ساده زندگی ، او را از صرف وقت بسیار درین راه معاف میداشت زیرا زندگی مانند امروز پیچیده و دشوار نشده بود .

کمتر ادیب ممتازی بود که ناچار باشد زیر دست رئیس بیسوادی کار کند و او امر او را بشنود . ادبای قدیم تقریباً ازین گونه گرفتارها کمتر داشتند . اما ادیب امروز ، زندگی از آغاز روز تا انجام آن ، عیش منقصی است . روز چون گذشت و شب آمد ، ادیب آنقدر خسته است که در دل شب نیز کمتر میتواند بکار ادب برسد .

ازین گذشته ، تنها این مشکلات نیست که در سر راه ادیب پدید آمده بلکه ترقی و تکامل انسان در راه تمدن ، باین بدبختی انواع دیگری نیز افزوده و رقیبان خطرناکی برای ادبیات بوجود آورده : رقیبانی که من نیز مانند بسیاری از ادیبان اروپا و امریکا می‌ترسم که ادبیات را در معرض یکی ازین دو خطر قرار دهد : یا آنرا بسطح نازلی ساقط کند که بکلی پیش پا افتاده شود و یا اصولاً خطری برای هستی و موجودیت آن باشد . این رقیبان ادب عبارتند از مطبوعات و رادیو و سینما که آفرینش ادبی را در دنیای جدید بسطح نازلی ساقط کرده‌اند .

ترجمه علی اکبر کسمائی